

فهرست

فارسی دوازدهم

| درس | پایه | در شماره |
|---------|------|----------|
| تائش | ۲۰۷ | ۴۶۸ |
| کیم | ۲۱۰ | ۴۷۰ |
| دوم | ۲۱۸ | ۴۷۵ |
| سوم | ۲۲۴ | ۴۸۰ |
| پنجم | ۲۳۰ | ۴۸۳ |
| ششم | ۲۳۵ | ۴۸۸ |
| هفتم | ۲۴۳ | ۴۹۳ |
| هشتم | ۲۵۱ | ۴۹۷ |
| نهم | ۲۶۰ | ۵۰۱ |
| دهم | ۲۶۸ | ۵۰۹ |
| یازدهم | ۲۷۳ | ۵۱۲ |
| دوازدهم | ۲۷۹ | ۵۱۷ |
| سیزدهم | ۲۸۶ | ۵۲۳ |
| چهاردهم | ۲۹۲ | ۵۲۹ |
| شانزدهم | ۳۰۰ | ۵۳۶ |
| هفدهم | ۳۰۹ | ۵۴۵ |
| هجدهم | ۳۱۳ | ۵۴۷ |
| نیاش | ۳۱۸ | ۵۵۱ |

فارسی یازدهم

| درس | پایه | در شماره |
|---------|------|----------|
| تائش | ۱۰۳ | ۳۸۹ |
| کیم | ۱۰۷ | ۳۹۰ |
| دوم | ۱۱۳ | ۳۹۵ |
| سوم | ۱۲۰ | ۳۹۹ |
| پنجم | ۱۲۵ | ۴۰۳ |
| ششم | ۱۳۰ | ۴۰۸ |
| هفتم | ۱۳۶ | ۴۱۲ |
| هشتم | ۱۴۴ | ۴۱۸ |
| نهم | ۱۵۲ | ۴۲۳ |
| دهم | ۱۶۰ | ۴۲۹ |
| یازدهم | ۱۶۴ | ۴۳۳ |
| دوازدهم | ۱۶۹ | ۴۳۶ |
| چهاردهم | ۱۷۵ | ۴۴۳ |
| پانزدهم | ۱۸۱ | ۴۴۹ |
| شانزدهم | ۱۸۷ | ۴۵۳ |
| هفدهم | ۱۹۲ | ۴۵۹ |
| هجدهم | ۱۹۷ | ۴۶۱ |
| نیاش | ۲۰۲ | ۴۶۵ |

فارسی دهم

| درس | پایه | در شماره |
|---------|------|----------|
| تائش | ۶ | ۳۲۳ |
| کیم | ۹ | ۳۲۵ |
| دوم | ۱۵ | ۳۲۹ |
| سوم | ۲۱ | ۳۳۳ |
| پنجم | ۲۶ | ۳۳۶ |
| ششم | ۳۰ | ۳۴۰ |
| هفتم | ۳۶ | ۳۴۳ |
| هشتم | ۴۲ | ۳۴۷ |
| نهم | ۴۸ | ۳۵۰ |
| دهم | ۵۴ | ۳۵۴ |
| یازدهم | ۵۹ | ۳۵۸ |
| دوازدهم | ۶۴ | ۳۶۲ |
| سیزدهم | ۷۰ | ۳۶۷ |
| چهاردهم | ۷۵ | ۳۷۲ |
| شانزدهم | ۸۲ | ۳۷۵ |
| هفدهم | ۸۹ | ۳۷۹ |
| هجدهم | ۹۴ | ۳۸۲ |
| نیاش | ۹۹ | ۳۸۶ |

«د»: گزارذ به معنای «ادا کند، به جا آورد» مناسب عبارت نیست و باید فعل گزارذد به جای آن به کار رود (مهمل گزارذ؛ یعنی، بیهوده و معطل رها کند). «ه»: خار به معنای «تیغ گل» و خوار به معنای «حقیر و پست» است. با توجه به عبارت، خوار مناسب و صحیح است. (آن را خوار دارد؛ یعنی، به آن بی اعتنا باشد و آن را حقیر شمرد).

۲۲۲- گزینۀ «۲» سطور جمع سطر و به معنی «خطوط» مناسب بیت نیست و با در نظر گرفتن معنای بیت و حضور واژه‌های سرکش و دوان، ستور (چارپا و بهیمه) صحیح است: نفس رعنا، تو را همچون ستوری سرکش و ناآرام، دوان می‌برد تا ...

کلمات عربی

گزینۀ (۱): تیمار: غم / فراق: جدایی
گزینۀ (۲): قیاس: سنجش، درک و تخمین و گمان، اندازه و مقیاس (غیاث: فریادرس) - گزارذ: به جای آورد

گزینۀ (۳): بهایم: جمع بهیمه؛ چارپایان، ستوران - خوار: پست، بی‌قدر معنی بیت (۴): چارپایان و ستوران سر و روی بر زمین دارند و [از این حیث که در پی خوردن اند]، خوار و زبون‌اند؛ اما تو [ای آدمی] همچون حرف الف بر روی قدم‌هایت ایستاده و استواری.

۲۲۳- گزینۀ «۴» غلط‌های املائی و شکل صحیح آن‌ها:
گزینۀ (۱): غرض ← قرض به معنای «دین» (عَرَض: قصد و نیت)
گزینۀ (۲): خاستن ← خواستن یعنی «طلب کردن و تقاضا»
گزینۀ (۳): جامع ← جامه؛ جامع (کامل) ارتباطی به لباس ندارد و جامه مترادف لباس است.

۲۲۴- گزینۀ «۲» اهلیت در این عبارت به معنی «شایستگی، لیاقت» است.
۲۲۵- گزینۀ «۴» فضل در عبارت سؤال به معنای «دانش و دانایی و بهره علمی و معرفت» است. در بیت گزینۀ (۴) نیز، این واژه در همین معنا به کار رفته است. واژه هنر (فضیلت، دانش و دانایی) راهنمای خوبی برای درک معنای این واژه در بیت است. فضل در ابیات (۱)، (۲) و (۳) به معنای «احسان و لطف و عنایت» است.

۲۲۶- گزینۀ «۳» در این گزینه فراست به معنای «زیرکی و تیزهوشی و از ریشه (ف ر س) است و با دو کلمه دیگر که از ریشه (ف س ر) اند، هم‌خانواده نیست.

۲۲۷- گزینۀ «۳» بازگرفت در این عبارت، به معنای «پذیرفت، نگه داشت و مهمان کرد» است که در عبارت سؤال، برعکس معنا شده است.

۲۲۸- گزینۀ «۳» معنای واژه عَرَض و درمک در این گزینه نادرست است. عَرَض یعنی «قصد و مقصود، هدف» (عَرَض به معنای «دین و وام» است). درمک هم به معنی «سگه نقره کم‌ارزش» است. (سگه نقره را درم و سگه طلا را دینار می‌گفتند).

۲۲۹- گزینۀ «۴» «دانش و معرفت و دانایی» هم از معنای کلمه فضل است، اما با توجه به معنا و مفهوم کلی عبارت که در آن سخن از ناامیدشدن در مواقع رنج و سختی و امیدواربودن به لطف و رحمت و احسان الهی است، این واژه به معنی «لطف و کرم و عنایت الهی» به کار رفته است.

۲۱۲- گزینۀ «۲» «شایستگی و لیاقت» از معنای واژه اهلیت است. جامه‌دان «خورجین و خورجینک» را می‌گویند (خورجین: کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است).

«آسودگی و آرامش و آسایش» معنی واژه فراغ است که نباید این واژه را با فراق (دوری و جدایی) اشتباه بگیریم. «بسیاردان، بافرهنگ، دانشمند» هم از معنای واژه ادیب است.

۲۱۳- گزینۀ «۱» دلاک یعنی «کیسه‌کش حتم، مشت و مال‌دهنده»؛ پس گزینۀ (۴) به خاطر گرمابه‌بان حذف می‌شود (گرمابه‌بان یعنی گرمابه‌دار و حتم‌چی = حتمی). شوخ به معنای «چرک و آلودگی» است. کرای به معنی «کرایه» است نه کرایه‌کننده! بنابراین گزینۀ (۲) هم پاسخ ما نیست. گزینۀ (۳) هم به خاطر واژه کلید - که معنای واژه مفتاح است - رد می‌شود و فرج به معنای «رهایی و گشایش است».

۲۱۴- گزینۀ «۲» برای واژه فضل معانی متعددی از قبیل «دانش و معرفت، کمال و برتری، احسان و کرم و لطف و عنایت و ...» می‌توان در نظر گرفت، اما این واژه در این عبارت، با توجه به معنا و حضور واژه‌های شعر و ادب، به معنای «بهره‌داشتن از کمال و برتری و آگاهی» است.

۲۱۵- گزینۀ «۴» «چارپایان» معنای واژه بهایم و معادل واژه ستوران است؛ پس گزینۀ (۲) (غوکان: قورباغه‌ها) و (۳) به راحتی رد می‌شوند. شوریده یعنی کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف. با در نظر گرفتن واژه مروّت (جوانمردی و مردانگی) گزینۀ (۱) هم حذف می‌شود و به گزینۀ (۴) می‌رسیم؛ چرا که مرمت به معنی «اصلاح و رسیدگی» است نه جوانمردی!

۲۱۶- گزینۀ «۲» بهیمه یعنی چارپا و ستور («بهیمه» شکل مفرد بهایم (ستوران) است)؛ تسبیح یعنی «سبحان الله گفتن، خدا را به پاکی یادکردن» («لا اله الا الله گفتن» معنی واژه تهلیل است نه تسبیح!)؛ غوک به معنی «قورباغه» است و در نهایت، بیشه هم به معنای «جنگل کوچک و نيزار».

۲۱۷- گزینۀ «۳» واژه‌هایی که نادرست معنا شده‌اند به همراه معنی صحیح آن‌ها:

مرمت: رسیدگی و اصلاح («دادوستد» معنای واژه معاملات است). - اعرابی: عرب یادبانه‌نشین (مغربی یعنی متعلق به کشور مغرب «مراکش») - مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند.

۲۱۸- گزینۀ «۲» معنای هفت واژه صحیح است. واژه‌هایی که نادرست معنا شده‌اند به همراه معنای صحیح آن‌ها: رُقعَه: نامه - جَلّ جلاله و عَمّ نواله: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او (جلال: شکوه / نوال: لطف و عطا)
۲۱۹- گزینۀ «۱» املائی صحیح کلمات با حروف گزینۀ (۱) تکمیل می‌شود.

گزارذ: اجازه می‌دهد - عذر: پوزش - اطلاع: آگاهی یافتن - قیاس: سنجش و مقایسه - فاضل: دانا و ادیب - نیکومنظر: خوش‌چهره - فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی
۲۲۰- گزینۀ «۳» گزارذ به معنی «قرار داد، بنا نهاد» و از این قبیل است و گزارذ به معنی «به جای آورد، ادا کرد و ...» با این توضیح، ترکیب عبارت صحیح ما، حج گزارذ است نه حج گزارذ. (حج گزارذ: [فريضة] حج را به جای آورد).

کلمات عربی

گزینۀ (۱): عَرَض: قصد و نیت (عَرَض: دین، وام) - صلاح: خیر و نیکی، پارسایی (صلاح: ابزار جنگ)

گزینۀ (۲): فراغ: آسایش، آرامش (فراق: دوری، هجران)
گزینۀ (۳): قضا: تقدیر، حادثه و اتفاق (غزا: پیکار) - خواست: طلب کرد (خواست: بلند شد، پدید آمد)
گزینۀ (۴): رُقعَه: نامه

۲۲۱- گزینۀ «۲» در عبارت‌های «الف»، «ج»، «و» کلمات انتخاب‌شده از نظر املائی کاملاً صحیح و مناسب هستند.

بررسی سایر عبارات:
«ب»: با توجه به محتوای عبارت، خواست به معنای «بلند شد و برپا شد» مناسب و صحیح است (خواست یعنی اراده، طلب و تقاضا).

۱۷۵۲- گزینه «۱» گوینده در این گزینه، «عشق» را بلا می‌داند و خواستار رهایی از عشق است؛ در حالی که در سایر گزینه‌ها، «عشق» مطلوب و مورد پسند و دلخواه است.

۱۷۵۳- گزینه «۱» در گزینه (۱) همانند بیت سؤال، صحبت از شهرت یافتن عشق عاشق و حسن معشوق است. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): تقابل عقل و عشق (ناتوانی عقل در برابر عشق)

گزینه (۳): سرگشته کوه و بیابان شدن عاشق و قدرت عشق معشوق

گزینه (۴): سخن عشق پایان ندارد.

۱۷۵۴- گزینه «۳» در بیت سؤال و گزینه (۳) عاشق در پی رهایی از عشق است.

مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): مبتلابودن به درد بی‌درمان (عشق)

گزینه (۲): نهراسیدن از سختی‌های راه عشق

گزینه (۴): بنده عشق بودن / جانبازی عاشقانه

۱۷۵۵- گزینه «۳» مفهوم اصلی بیت سؤال درمندان دیگران در حل مشکل عاشق است. در گزینه (۳) نیز این مفهوم دیده می‌شود. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): کمال‌بخشی عشق: کسی که به تو عشق بورزد به واسطه بخت و اقبال تو بر پشت آسمان زین می‌گذارد [و بر بخت و اقبال سوار می‌گردد].

گزینه (۲): عشق در دل‌های شکسته حضور دارد. / شعله‌های عشق تمام وجود عاشق را در بر گرفته است.

گزینه (۴): دل بی‌قرار عاشق نه تحمل فراق دارد، نه تاب وصال.

۱۷۵۶- گزینه «۲» مفهوم بیت سؤال همدردی و چاره‌اندیشی دوستان و خویشاوندان برای حل مشکل عاشق است. در گزینه (۲) نیز شاعر می‌گوید: بیگانه و محرم دلشان از درد من می‌سوزد و کسی نیست که به‌سوی من نگاه کند و چشمانش از اشک تر نشود. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): درمان‌نداشتن درد عاشق

گزینه (۳): از نیش زبان نزدیکان آزرده‌خاطر شدن

گزینه (۴): تنها راه نجات، عاشق شدن است.

۱۷۵۷- گزینه «۳» در بیت سؤال که از زبان پدر مجنون و خطاب به مجنون است، مفهوم اصلی رهایی‌خواستن از گرفتاری عشق است. در گزینه (۳) نیز همین مفهوم دیده می‌شود (چون کنم؟ چه کنم؟). مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): پایداری در عشق و بلاکشی و جانبازی: در راه عشق فرسوده شدم و عقلم را از دست دادم ولی هنوز عاشق هستم، اگر جانم را در این راه فدا نکنم مدعی دروغگو هستم نه عاشق مشتاق.

گزینه (۲): دعا برای نجات همه گرفتاران به‌جز عاشقان! (عاشقان گرفتار عشق بمانند)

گزینه (۴): کسی که گرفتار عشق است راه فراری ندارد، همان‌طور که بندگانی که داغ بردگی دارند نمی‌توانند بگریزند.

۱۷۵۸- گزینه «۱» در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) شاعر از خدا می‌خواهد از عمر او بکاهد و به عمر معشوق بیفزاید، اما در گزینه (۱) سخن از این است که هر چه از عمر کم می‌شود (با گذشت زمان) عشق افزون می‌شود.

چنبود = چه بود

۱۷۵۹- گزینه «۴» در بیت سؤال سخن از این است که عاشق (مجنون) در میان گریه، ناگهان شروع به خندیدن می‌کند، مفهومی که می‌توانیم از این تصویر برداشت کنیم این است که گریه و خنده عاشق به هم آمیخته است. در گزینه (۴) هم این مفهوم وجود دارد. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): باریدن فراوان باران (مانند چشم عاشق) و شکفتن گل‌ها و گیاهان (مانند چهره محبوب)

گزینه (۲): در خواب همه چیز برعکس است.

گزینه (۳): خندیدن و حفظ ظاهر کردن در عین غمگین بودن

۱۷۶۰- گزینه «۲» مفهوم اصلی بیت سؤال این است که عاشق هیچ‌گاه با توصیه دیگران از عشق دوری نمی‌کند (وفاداری و پایداری عاشق در عشق). در گزینه (۲) نیز سعدی تصور ترک کردن دوست را محال می‌داند و به سخن ناصحان گوش نمی‌دهد. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): گله و شکایت از معشوق و بیان خاکساری

گزینه (۳): سهل بودن تحمل ملامت دیگران و تحمل نکردن جدایی

گزینه (۴): سختی فراق و ناگزیر بودن عاشق از آن

بازم پرس: از حال من پرس‌وجو کن.

۱۷۶۱- گزینه «۳» مفهوم مشترک بیت سؤال و گزینه (۳) فداکردن جان در راه معشوق و بقای یار را طلبیدن است. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): عشق سبب جاودان شدن عاشق است.

گزینه (۲): ازلی بودن عشق (آفرینش انسان با عشق) و ابدی بودن آن

گزینه (۴): بی‌پایان بودن عشق عاشق و حُسن یار

۱۷۶۲- گزینه «۳» مجنون از خدا می‌خواهد او را از این که هست عاشق تر کند، در گزینه (۳) هم این مفهوم افزون شدن عشق دیده می‌شود: ای زاهد اگر دعای خیر می‌کنی، دعا کن تا در کوی معشوق آواره تر شوم. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): عشق مانند آب حیات سبب جاودانگی عاشق است.

گزینه (۲): تعالی‌بخشی عشق (عشق، عاشق را به کمال می‌رساند). من مانند هلالی زار و ناتوان بودم، عشق تو مانند خورشیدی بر من تابید و من به ماهی کامل تبدیل خواهم شد.

گزینه (۴): تقابل عقل و عشق: وقتی من از عشق مست شدم، به عقل نیازی ندارم؛ همان‌طور که اگر نقاشی روی دیوار با آب حیات پاک شود، اهمیتی ندارد.

۱۷۶۳- گزینه «۳» مفهوم بیت سؤال این است که رهایی از عشق ممکن نیست، این مفهوم در گزینه (۳) نیز وجود دارد. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): فراگیر بودن عشق

گزینه (۲): پایان‌ناپذیر بودن فراق در نظر عاشق

گزینه (۴): عاقل حال عاشق را نمی‌فهمد (تنها عاشق حال عاشق را می‌فهمد).

بندی: اسیر، زندانی

۱۷۶۴- گزینه «۳» در بیت سؤال، مفهوم اصلی این است که ذات عاشق با عشق سرشته شده است و عاشق سرنوشتی جز عشق نمی‌خواهد. در گزینه (۳) هم سخن از ازلی بودن عشق و ابدی بودن آن است. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تسلیم در برابر سرنوشت

گزینه (۲): ظاهر آینه باطن است.

گزینه (۴): بی‌کراکی عشق / در راه عشق از جان سپاری گریز نیست.

۱۷۶۵- گزینه «۴» در بیت اول گزینه (۴) سخن از جانبازی عاشقانه و هراس‌نداشتن و بی‌باکی عاشق است، اما در بیت دوم عاشق فزونی و دوام عشق می‌طلبد و این دو مفهوم با هم تناسب ندارند. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تقابل عقل و عشق و ناتوانی عقل در برابر عشق

گزینه (۲): حیات عاشق با عشق عجین و آمیخته شده است.

گزینه (۳): رهایی‌خواستن از عشق

۱۷۶۶- گزینه «۱» مفهوم گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) همانند بیت سؤال تقابل عقل و عشق است؛ اما در گزینه (۱) سخن از این است که کسی که ادعای عاشقی می‌کند باید مرد راه باشد.

۱۷۶۷- گزینه «۴» مفهوم بیت سؤال بی‌درمان بودن درد عشق است. در گزینه (۴) نیز حافظ معتقد است کسانی که به فکر درمان عشق هستند در این کار درمانده خواهند شد. مفهوم سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): خونین‌دل بودن عاشق

گزینه (۲): عشق هم درد است و هم درمان.

گزینه (۳): درد و داغ عشق عین درمان است.

تجربه: آزمایش

۳۳۷۰- گزینه «۳» آمد در عبارتِ سؤال و گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) به معنی «شد، گشت و گردید» استفاده شده است، اما در گزینه (۳) آمد به معنی معمول خود یعنی «رسید و فرارسید» است. «چو شد اهرمن، سروش آمد» یعنی هنگامی که اهریمن و دیو رفت، فرشته آمد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): ناله فریادرس عاشق مسکین آمد (⇒ شد، گردید)

گزینه (۲): آن وعده خلاف آمد (⇒ شد، گردید)

گزینه (۴): عشق تو نهال حیرت آمد (⇒ مهر تو مایه سرگستگی ما شد، گشت) و وصال تو هم [ای بار] موجب کمال شگفتی و حیرت دلدادگان شد، گردید.



۳۳۷۱- گزینه «۲»

تتبع آثار ... انتخاب را مشکل می‌سازد. (می‌گرداند، می‌کند)
نهاد مفعول مسند فعل

۳۳۷۲- گزینه «۲»

واژه «پدرسالاری» مضاف‌الیه است.

نقش سایر واژه‌ها به‌درستی تعیین شده است:

گزینه (۱): چه چیزی آبادانی خویش را مدیون است؟ جهان (نهاد)

گزینه (۳): ... چیزی به نام خلوص نژادی چی به حساب نمی‌آید؟ معیار شایستگی فرد (مسند)؛ «معیار» هسته این گروه است.

گزینه (۴): گروه «دو فرزند او» بعد از حرف اضافه آمده و متمم است، پس هسته آن را (فرزند) متمم محسوب می‌کنیم.

۳۳۷۳- گزینه «۴» فعل «خواندن» در معنی «نامیدن» و «گفتن» مفعول و مسند دارد. فعل عبارت سؤال «خوانده می‌شود» مضارع اخباری مجهول است. می‌دانید که جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، مفعول ندارد؛ پس گزینه (۴) صحیح است:

حیرت در امر جهان و ... مضامین اصلی اشعار ختیمی خوانده می‌شود.
نهاد مسند فعل

شکل معلوم این جمله می‌شود:

آن‌ها / محققان / ... حیرت در امر جهان و ... را مضامین اصلی اشعار ختیمی می‌خوانند.
نهاد مفعول مسند فعل

۳۳۷۴- گزینه «۴» فعل‌های اسنادی: ۱- کند (گرداند / سازد / نماید) ۲- باشد ۳- هستی؛ کوتاه‌شده آن حضور دارد: «ی» در «... محبت مایی» ۴- هستیم؛ کوتاه‌شده آن حضور دارد: «... حبيب توایم»

۳۳۷۵- گزینه «۲» فعلی که از مصدر «دیدن» ساخته می‌شود، اگر معنی «پنداشتن» بدهد، نیاز به مفعول و مسند دارد:

مغولان ... خویش را از زبان فارسی بی‌نیاز ندیدند. (پنداشتنند)
نهاد مفعول مسند فعل

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): فاصله ... به‌اندازه ... است.
نهاد مسند فعل اسنادی

گزینه (۳): نویسنده ... تکیه به واقعیات دارد
نهاد مفعول فعل

گزینه (۴): ... نویسنده ... زندگی یکی از بزرگان را ... می‌نویسد.
نهاد مفعول فعل

۳۳۷۶- گزینه «۳» عبارت سؤال و گزینه (۳) طبق الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» ساخته شده‌اند.

خداوند (نهاد) خود را (مفعول) دوستدار محسنین و تحقیرکننده منافقین (مسند) می‌داند / می‌پندارد. (فعل)

گزینه (۳): [آن‌ها] آثاری ... را (مفعول) ادبیات داستانی (مسند) می‌گویند (می‌نامند) (فعل) (اگر فعل «گفتن» در معنای «نامیدن» به کار رود، به مفعول و مسند نیاز دارد.)

۳۳۷۷- گزینه «۴» جمله گزینه (۴) مسند ندارد: شیخ نیشابور (نهاد) آن کودک نورسیده را (مفعول) دید. (فعل)
سه گزینه دیگر جمله‌های دارای مفعول و مسند هستند:

گزینه (۱): شیخ نیشابور (نهاد) عمق فکر و قدرت بیان مولانا را (مفعول) شایسته تحسین (مسند) دید. (پنداشت = دانست = یافت)

گزینه (۲): شیخ (نهاد) کودک نورسیده بهاء ولد را (مفعول) انسانی برتر از انسان‌های عادی (مسند) یافت. (پنداشت = دید = دانست)

گزینه (۳): مولانا (نهاد) عطر را (مفعول) با پدر خویش تقریباً همسان (مسند) یافت. (پنداشت = دید = دانست)

۳۳۷۸- گزینه «۲» فعل‌های «به شمار می‌رود» و «به حساب می‌رود» نیازمند مفعول نیستند. این دو فعل را با «به شمار می‌آورد» و «به حساب می‌آورد» که مفعول و مسند دارند، اشتباه نگیرید.

اجزای جمله صورت سؤال:

بی‌سوادی، عادت مطالعه‌نداشتن و ... عوامل اصلی فقر و ... به شمار می‌رود.
نهاد مفعول مسند فعل مضارع اخباری

صورت «معلوم» این جمله:

[آن‌ها / ...] بی‌سوادی ... را عوامل اصلی فقر و ... به شمار می‌آورند.
نهاد مفعول مسند فعل

۳۳۷۹- گزینه «۱» نویسندگان بزرگ (نهاد) ابوالفرج رونی، ... و عده‌ای دیگر را (مفعول) از نمایندگان سبک عراقی (مسند) به شمار می‌آورند (فعل). ← نهاد +

مفعول + مسند + فعل

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): متمم + مفعول + فعل

گزینه (۳): جمله‌های دارای ساختار «می‌توان + مصدر مَرخَم» نهاد ندارند؛ زیرا شناسه نمی‌گیرند. اگرچه جزء دوم از نظر ساخت شبیه به سوم شخص مفرد است، ولی در اصل مصدری است که «ن» آن افتاده است؛ مثال: می‌توان نام برد، می‌توان رفت. با این توضیحات، جمله گزینه (۲) نهاد ندارد.

گزینه (۳): هدف فردوسی (نهاد) تقویت روحیه مبارزه‌جویی ... (مسند) بوده است. (فعل اسنادی).

گزینه (۴): ... برخی از شاعران معاصر او (نهاد) ... به ساختن دوبیتی‌های

پیوسته (متمم) پرداختند (فعل): نهاد + متمم + فعل

۳۳۸۰- گزینه «۴»

[او] پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد (بیندارد):
نهاد مفعول مسند فعل

اگر یک روی زندگی زشت می‌شد.
نهاد مسند فعل اسنادی

همان‌طور که می‌دانید، «بود» در معنی «وجود داشت» غیراسنادی است و مسند ندارد:

روی دیگری بود (وجود داشت): نهاد + فعل
نهاد فعل

۳۳۸۱- گزینه «۳» عبارت سؤال یک جمله مرکب است که از دو جمله پیرو (وابسته) و یک جمله پایه (هسته) تشکیل شده است. صورت سؤال، اجزای جمله پایه را خواسته است.

که ... به کار می‌برند و تا چند قرن بعد ... به کار می‌رفته است،
جمله پیرو (با جمله پیرو قبلی هم‌پایه شده)

[آن خط را] خط پهلوی می‌نامند.
جمله پایه

اجزای جمله پایه:

[آن‌ها] [آن را] خط پهلوی می‌نامند. (می‌گویند / می‌خوانند / صدا می‌زنند)
نهاد مفعول مسند فعل

۳۳۸۲- گزینه «۱» در متن سؤال، چهار مرتبه فعل اسنادی به کار رفته است:

شعر غنایی را شعر توصیفی هم می‌توان خواند (نامید / گفت)
مفعول مسند فعل اسنادی

به شعر حماسی، روایی می‌گویند.
متمم مسند فعل اسنادی

غمنامه و شادی‌نامه را نمایشی می‌خوانند. (می‌نامند / می‌گویند / صدا می‌زنند)
مسند فعل اسنادی

با عمل مواجه هستیم.
مسند فعل اسنادی

در جمله‌هایی مانند «به شعر حماسی، روایی می‌گویند» یا «اهل محل به او پهلوان می‌گفتند» فعل «گفتن» به متمم و مسند نیاز دارد.

۳۳۸۳- گزینه «۲» در این گزینه مسند به کار نرفته است:

خداوند زر (نهاد) چشم دیو را (مفعول) برکند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): [تو] نهاد] درون فروماندگان را (مفعول) شاد (مسند) کن (گردان، ساز، بنما)





مفعول و مسند بودن فعل «کرد» نیست، زیرا گاهی معنای «انجام دادن» می‌دهد. مثلاً در جمله «کشف راز کرد» می‌توان گفت «کشف راز نمود»؛ پس حتماً در این جایگزینی‌ها فعل‌های دیگر را نیز آزمایش کنید.

گزینه (۲): آن کس که یک دل [را] شاد کرد (=گرداند / نمود / ساخت)
 نهاد مفعول مسند فعل

گزینه (۳): ناتوانی‌ها من را شرمندۀ صیاد کرد (=گرداند / نمود / ساخت)
 نهاد مفعول مسند فعل

گزینه (۴): جلوهٔ مجنون من این دشت را بی‌خار کرد (=گرداند / نمود / ساخت)
 نهاد مفعول مسند فعل

گزینه (۳): [من (= نهاد) سیرت سروران را (= مفعول) کرم (= مسند) خوانده‌ام (= نامیده‌ام).

گزینه (۴): مژگان تو (= نهاد) دل را (= مفعول) هدف تیر بلا (= مسند) ساخت (= گرداند، کرد، نمود)

۳۳۸۴- گزینه «۴» بیت را مرتب می‌کنیم تا نقش واژه‌ها را بهتر پیدا کنیم: سخن چین (= نهاد) جنگ قدیم را (= مفعول) تازه (= مسند) می‌کند (= می‌گرداند، می‌سازد، می‌نماید) / [او (= نهاد) نیک‌مرد سلیم را (= مفعول) به خشم می‌آورد.

گزینه «۲» همان‌طور که پیش‌تر هم گفتیم، در تعیین نقش هم می‌توانیم به هستهٔ گروه اشاره کنیم هم به کل گروه (همانند مفعول در این دو مصراع که به کل گروه اشاره کردیم). قانون «همه» یا «هسته» را به خاطر بسپارید!

۳۳۸۵- گزینه «۲» در بیت گزینه (۲) فعل «می‌خوانی» به معنای «دعوت می‌کنی» است؛ در این معنا «مسند» ندارد و فقط مفعول می‌پذیرد. در این جمله ضمیر پیوسته «م» مفعول است. بازگردانی مصراع: «ای مه، تو هر لحظه من را پیش خود به مهمانی دعوت میکنی / احضار می‌کنی» بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تو، خویش را دلیر می‌خوانی. (= می‌پنداری / می‌نامی / صدا می‌زنی)
 نهاد مفعول مسند

گزینه (۳): [آن‌ها] [تو را] رحیم و کافر و طاغوت خواندند. (= نامیدند / پنداشتند)
 نهاد مفعول مسند معطوف به مسند معطوف به مسند

گزینه (۴): [آن‌ها] آن روز را روز نو خواندند. (= نامیدند / صدازدند)
 نهاد مفعول مسند

۳۳۸۶- گزینه «۲» در بیت گزینه (۲) واژهٔ «کفن» مفعول است؛ چه چیزی را ساخت؟ کفن را: [دل من] برای خود، کفن ساخت.
 نهاد متمم مفعول

در سه گزینهٔ دیگر واژه‌های مشخص شده «مسند» هستند:

گزینه (۱): تشنهٔ مسکین سراب را آب می‌پندارد.
 نهاد مفعول مسند فعل

گزینه (۳): [من] آن را قیامت دنیا بخوانم (= صدا بزنم / بدانم / بپندارم)
 نهاد مفعول مسند مشتاق‌الیه فعل

گزینه (۴): [او] من را شهره گرداند.
 نهاد مفعول مسند فعل

۳۳۸۷- گزینه «۱» تعداد فعل‌هایی که مفعول و مسند را توأم می‌پذیرند، زیاد نیستند؛ بنابراین در مواجهه با چنین الگوی سؤالی، فقط فعل‌ها و معانی آن‌ها را بررسی کنید. در این چهار گزینه فقط فعل «دیدن» در گزینه (۱) احتمال دارد مفعول و مسندپذیر باشد؛ زیرا اگر این فعل در معنی «پنداشتن» باشد مفعول و مسند می‌خواهد، از آن جایی که در هیچ‌کدام از گزینه‌ها فعل مفعول‌پذیر و مسندپذیر وجود ندارد، پس گزینه (۱) را انتخاب می‌کنیم:

[من (= نهاد) با دو آینه، رویش را (= مفعول) عیان (= مسند) نمی‌بینم. البته به نظر می‌رسد فعل «دیدن» در این مصراع به معنی «رؤیت کردن» است و نیاز به مسند ندارد و در واقع «عیان» قید است، اما ناچاریم با توجه به سایر گزینه‌ها گزینه (۱) را انتخاب کنیم!

۳۳۸۸- گزینه «۳» به هنگام بررسی نقش‌های دستوری در شعر، حتماً بیت را معنی و مرتب کنید:

اگر، هر روز (= قید) گردون (= نهاد)، یوسفی را (= مفعول) جلوه‌گر (= مسند) نسازد (= نکند، نگرداند، ننماید)، تا قیامت (= متمم) برای خلق (= متمم) آن حسن روزافزون (= نهاد) بس (= مسند) است.

۳۳۸۹- گزینه «۱» فعل «کرد» در معنای «انجام دادن»، نیاز به مسند ندارد و جملهٔ آن از نهاد، مفعول و فعل تشکیل می‌شود.

کشف راز کرد: چه کاری را انجام داد؟ کشف راز را

در سه گزینهٔ دیگر فعل «کرد» قابلیت جایگزینی با فعل‌های «گرداند، نمود و ساخت» را دارد، بنابراین جمله‌های پایانی آن‌ها مفعول و مسند دارند. این را هم اضافه کنیم که فعل «نمود» به‌تنهایی ملاک دقیقی برای جایگزینی و تشخیص

گزینه (۳): در این بیت «مجنون» در دو معنی به کار رفته است: ۱- مجنون (= قیس بن بنی عامر)؛ ۲- دیوانه.

گزینه (۴): «روان» با دو معنی قابل جای گذاری در بیت است: ۱- رایج (نقد روان: نقدینه و سکه رایج)؛ ۲- روح (نقد روان: نقدینه روح که اضافه تشبیهی است).
۳۸۲۶- گزینه (۳) با «حس آمیزی» می توان به جواب رسید، زیرا ابیات «الف» و «د» حس آمیزی ندارند و بدین ترتیب گزینه های (۱)، (۲) و (۴) رد می شوند.

بررسی آرایه ها براساس گزینه (۳):

«د»: اسلوب معادله: مصراع دوم مثال و تأییدی برای مصراع اول است و بین مصراع ها استقلال دستوری برقرار است: امید گشایش از ماه عید فطر از تهی مغزی است [هم چنان که] از ناخن تنها جز پشت سر خاراندن، کار دیگری بر نمی آید.
 «ب»: تلمیح: این بیت تلمیح به داستان آب حیات و زندگی جاودان دارد
 «الف»: تشبیه: وصل [همانند] هجران است و هجران [همانند وصل] است.
 «ج»: حس آمیزی: نگاه تلخ

۳۸۲۷- گزینه (۲) در این گزینه، «روان» در مصراع دوم به معنی «جان» است، اما در معنی «جاری» با «آب» ایهام تناسب می سازد، «کف» نیز در معنی «دست» قابل قبول است؛ اما در معنی «حباب» با «آب» متناسب است و ایهام تناسب می سازد. اما در این بیت حسن تعلیل به کار نرفته است.
 بررسی سایر گزینه ها:

گزینه (۱): استعاره: شاعر خودش را در دویدن و آشفستگی و جان بر کف بودن به آب تشبیه کرده است. تا این جای کار با تشبیه سروکار داریم، اما از آن جایی که «وجه شبه» به معنی ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به است، پس آشفستگی، دویدن و جان بر کف بودن به آب (مشبه به) هم نسبت داده شده است. بنابراین این بیت تشخیص و استعاره نیز دارد. / مراعات نظیر: پا و دویدن، پا و کف، جان و روان

گزینه (۳): تشبیه: شاعر در مصراع اول خودش را به آب تشبیه کرده است و به طور ضمنی معشوق را در بلندقامتی به سرو تشبیه کرده است. / تشخیص: به توضیحات گزینه (۱) مراجعه کنید.

گزینه (۴): کنایه: «جان بر کف بودن» کنایه از شجاع و فداکار بودن؛ «روان در پای کسی ریختن» کنایه از جان فشانی و فداکاری است. / جناس ناهمسان: دوان و روان، پا و تا

۳۸۲۸- گزینه (۴) گزینه (۱) با مجاز و استعاره و گزینه های (۲) و (۳) با ایهام رد می شوند.

بررسی آرایه های بیت، براساس پیشنهاد گزینه (۴):

تشبیه: در این بیت ۳ تشبیه به کار رفته است: ۱- موی میان (میان و کمر در لاغری به موی تشبیه شده). ۲- دو زلف [مانند] افعی ضحاک است. ۳- چهره [مانند] جام جم است. / پارادوکس: شاعر میان (= کمر) معشوق را هم وجود و هم عدم می داند. / تلمیح: اشاره به داستان ضحاک و رویدادن افعی از دو کتف او و داستان جمشید و جام جهان نمای او. / جناس: بین «جام» و «جم» جناس ناهمسان برقرار است.

۳۸۲۹- گزینه (۳) در این گزینه اسلوب معادله آشکار است، مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است و مصراع ها استقلال دستوری دارند. اما بیت فاقد تضاد است.

بررسی سایر گزینه ها:

گزینه (۱): جناس: «هزاران» در مصراع اول جمع عدد هزار است و در مصراع دوم به معنی بلبلان. / نغمه حروف: تکرار مصوت / ا / .

گزینه (۲): ایهام: واژه «هوا» در مصراع دوم با معنی ۱- گازی که در اطراف زمین است. ۲- عشق، قابل جای گذاری است. / مراعات نظیر: مرغ، هوا و قفس
 گزینه (۴): پارادوکس: اگر دولت (= ثروت و سعادت) می خواهی، فقر را از دست مده. - دولت فقر / تشخیص: دامن دولت

۳۸۳۰- گزینه (۲) در بیت «الف» تلمیح وجود ندارد، پس گزینه (۳) حذف می شود. در بیت «ب» هر دو آرایه تشبیه و ارسال المثل وجود دارد و این بیت، کمکی به رد کردن هیچ گزینه ای نمی کند. در بیت «ج» نیز، تشخیص،

۳۸۲۱- گزینه (۱) این منظومه به داستان در آتش افکنده شدن حضرت ابراهیم (ع) به دست نمروذ اشاره دارد. «باران کینه» و «چترهای عربانی» اضافه تشبیهی هستند و «برهنگی لباس ماست» تناقض آشکاری دارد. توجه داشته باشید که ترکیب «آزمایش آتش» تشخیص نیست، زیرا منظور شاعر «آزمایشی که آتش انجام می دهد نیست» بلکه به معنی «آزمایش با آتش» است.
۳۸۲۲- گزینه (۲) در این گزینه، مصراع دوم ادامه معنایی (نه دستوری) مصراع اول است و در ضمن هیچ کدام از مصراع ها مثال دیگری نیست. در مصراع نخست، شاعر می گوید در این دنیا ما کاری به جز خون دل خوردن نداشتیم و سپس در مصراع دوم و در ادامه مصراع نخست می گوید: روزگار که همچون مادری بی مهر است، خون را نتوانست به شیر تبدیل کند؛ یعنی ناخوشی های ما به خوشی تبدیل نشد.

۳۸۲۳- گزینه (۲) در این گزینه «دشت» در معنی حقیقی خود به کار رفته است: به اندازه دو کوه، هیزم بر دشت نهادند. اما در سایر گزینه ها، «دشت» در معنی مجازی «مردم دشت» به کار رفته است.
توجه در گزینه (۲)، «جهان» مجاز از «مردم جهان» است.

۳۸۲۴- گزینه (۱) در این بیت حسن تعلیل دیده نمی شود، زیرا هیچ توجیه شاعرانه ای در بیت دیده نمی شود و شاعر می گوید رواست حتی اگر مرا بگشی، اما مرا از خودت دور مکن.
 بررسی سایر گزینه ها:

گزینه (۲): کنایه: «شب من سحر ندارد» کنایه از ادامه داشتن شب (سختی ها) است. /
 گزینه (۳): استعاره: ترکیب «لب خندان قدح» تشخیص و استعاره دارد. /
 گزینه (۴): ایهام: «مدام» در این بیت با دو معنی «شراب» و «دائمی» قابل قبول است.

۳۸۲۵- گزینه (۲) در این گزینه هر چند واژه ایهام ساز «آهنگ» به کار رفته است، اما این واژه در این بیت فقط به معنی «قصه» است و پذیرای معنی «نوا و نغمه» نیست.

بررسی ایهام در سایر گزینه ها:

گزینه (۱): «نگران» در این بیت با دو معنی قابل قبول است: ۱- نگرنده؛ ۲- ناراحت و مضطرب.

گزینه (۴): جناس همسان: «تار» در مصراع نخست به معنی «تیره» است و در مصراع دوم به معنی بخشی از پارچه (= نقطه مقابل بود)، پس بین این دو واژه جناس همسان برقرار است. / تشبیه: شب تار یک بار به اطلس (= پارچه ابریشمی) سیاه تشبیه شده است و یک بار به تار پرده خلوت سرا.

۳۸۳۵- گزینه «۲» هیچ کدام از مصراع‌ها مثال نیستند و دو مصراع به گونه‌ای ارتباط معنایی دارند، پس بیت فاقد اسلوب معادله است، بر این اساس می‌توانیم گزینه‌های (۱) و (۳) را رد کنیم. گزینه (۴) نیز با حسن تعلیل رد می‌شود.

بررسی پیشنهادهای گزینه (۲):

استعاره: خودنمایی کردن دیوار باغ تشخیص و استعاره دارد. / تضاد: خار و گل / واج آرایی: تکرار صامت / ر / در مصراع دوم / کنایه: گل به دامن داشتن کنایه از خوش بودن و زیبایی داشتن است و خار بر سر داشتن کنایه از رنج و اندوه داشتن.

۳۸۳۶- گزینه «۴» در شیوه عادی، نهاد یا بعضاً قید در اول جمله می‌آید و فعل در آخر جمله قرار می‌گیرد؛ هرگاه این ترتیب به هم بریزد، جمله موردنظر به شیوه بلاغی بیان شده است.

نکته بسیار مهم این است که اگر هر کدام از اجزای جمله بعد از فعل بیایند، آن جمله به شیوه بلاغی است. نظیر جمله گزینه (۴) که «متمم» بعد از فعل آمده:

یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت در قلب زمستان ... شیوه بلاغی

یکی از شعرا در قلب زمستان پیش امیر دزدان رفت: شیوه عادی

در مورد گزینه (۲) توجه داشته باشید که دو جمله دارد و هر دو جمله به شیوه عادی است، فقط فعل از آخر جمله دوم حذف شده است:

... تربیت نامستعد، ضایع است.]نهاد مسند فعل مفروق

استعاره و اغراق وجود دارد. ناچاریم با بیت «د» به جواب برسیم. در بیت «د» نه «حسن آمیزی» وجود دارد و نه تلمیح. پس گزینه‌های (۱) و (۴) نیز رد می‌شوند. بررسی آرایه ابیات، براساس پیشنهادهای گزینه (۲):

«الف»: استعاره: «آینه» در مصراع دوم استعاره از «دل» است. البته در مصراع اول نیز «زنگ‌زدن دل» استعاره مکنیه دارد: دل آینه‌ای است که زنگ می‌زند. «ب»: ارسال‌المثل: در بیت مثل مشهور «آب رفته به جوی بازمی‌گردد» به کار رفته است. «ج»: اغراق: شکایت‌نامه شاعر حتی سنگ را هم به گریه می‌اندازد! «د»: واج آرایی: صامت / ق / در مصراع دوم

۳۸۳۱- گزینه «۴» در بیت «الف» شاعر در گوشه‌نشینی خودش را به عنقا تشبیه کرده است، در بیت «ب» شاعر به طور ضمنی و پنهانی سرنوشت خودش را به زلف معشوق تشبیه کرده است. در بیت «ج»، «آتش هجران» اضافه تشبیهی است، شاعر «هجران» را در سوزاندگی به «آتش» تشبیه کرده است. در بیت «د» نیز تشبیه پنهان داریم: تشبیه قد معشوق به درخت سرو. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): در هیچ کدام از گزینه‌ها مجاز به کار نرفته است.

گزینه (۲): در بیت «الف»، «به کنج عزلت نشستن» عنقا، در بیت «ب» (سرنوشت) زلف و در بیت «د» (نشانی دادن) سرو تشخیص دارد. در بیت «ج» تشخیص به کار نرفته است.

گزینه (۳): تضاد: در بیت «الف» بین «باز» (= نماد ارزشمندی) و «غاز» (= نماد بی‌ارزشی) و در بیت «ب» بین «است» و «نیست» و در بیت «ج» بین آتش و آب تضاد برقرار است، اما بیت «د» فاقد تضاد است.

۳۸۳۲- گزینه «۴» در این گزینه، مصراع دوم ادامه مصراع نخست است و در ضمن هیچ کدام از مصراع‌ها مثال نیستند و مهم‌تر این که هر کدام از مصراع‌ها مفهوم جداگانه‌ای دارند؛ یعنی مصراع‌ها فاقد تعادل معنایی است. بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): دوستی با ناتوانان (= موم چون با رشته سازد) مایه روشن دلی است (= شمع محفل می‌شود).

گزینه (۲): دل آگه ~ قبله‌نما - دلیل ~ قبله

گزینه (۳): تو ~ گرگ - ندانی که چسان می‌گذرد ~ ندارد خبر از حالت میش توجه داشته باشید که در گزینه (۳)، «چه سان می‌گذرد» به معنی «چه حالی دارد» است و جمله همان‌جا تمام می‌شود: تیغ می‌زنی و نمی‌دانی که [بر ما] چه می‌گذرد.

۳۸۳۳- گزینه «۴» با «اسلوب معادله» گزینه‌های (۱) و (۳) رد می‌شوند، زیرا بیت پیشنهادی این دو گزینه، یعنی بیت «الف» اسلوب معادله ندارد، در این بیت، مصراع دوم ادامه مصراع نخست است. گزینه (۲) بیت «د» را برای تناقض معرفی می‌کند، که این بیت فاقد آن است، شاعر می‌گوید آن قدر در گور می‌گیرم، که اشکم باعث شود تا بر سر خاکم گیاه بروید. بنابراین پاسخ احتمالی، گزینه (۴) است:

«الف»: استعاره: «نور دیده» استعاره از معشوق است. «ب»: تناقض: فراموشی همیشه در یاد من است. «ج»: جناس همسان: «گور» در مصراع نخست به معنی «گورخر» است، اما در مصراع دوم به معنی «قبر». «د»: اغراق: شاعر در گریستن خود اغراق کرده است، آن قدر در گور می‌گیرم که از خاکم گیاه بروید! «ه»: اسلوب معادله: این بیت همه شرایط اسلوب معادله را دارد: مصراع‌ها استقلال دستوری دارند، هر دو مصراع بیانگر مفهومی یکسان هستند، مصراع اول مثال است و اجزای متناظر بیت نیز بدین شکل است: معنی بیگانه (= غزالان) مرا (= مجنون را) بیگانه ز خود می‌کند (= وحشت‌زده و تنهاتر می‌کنند).

۳۸۳۴- گزینه «۳» در این گزینه بین «شادی و غم» و «بیگانه و آشنا» تضاد هست، اما تناقضی در بیت دیده نمی‌شود. شاعر می‌گوید از وقتی که با غم عشق تو آشنا شدم، با شادی‌های دنیا بیگانه شدم.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تشخیص: (هجوم‌بردن) گل / اغراق: فراوان بودن گل‌ها عرصه را حتی بر ناله مرغان نیز تنگ کرده است!

گزینه (۲): اسلوب معادله: مصراع اول، مثالی برای مصراع دوم است، هر دو مصراع استقلال دستوری دارند و در پی بیان مفهومی واحد هستند. / کنایه: «خیمه‌زدن» کنایه از مستقر شدن و ماندن است.

عنایت: توجه داشتن، میل و محبت
 آهنگ: قصد، عزم
 مگر (مگر او را هلاک کنند): شاید، به امید آن که
 تدبیر: به پایان کاری اندیشیدن، چاره‌اندیشی،
 شگرد و سیاست

تقدیر: قَدَر، فرمان خدا، مشیت الهی
 دولت: ثروت و مال، سعادت و نیک‌بختی
 مملکت: داری، پادشاهی و حکومت، عظمت
 سجع: در اصل آواز کبوتر، در اصطلاح کلمات
 هماهنگ در پایان جملات نثر مانند قافیه در شعر

ماکر: حيله‌گر، فریب‌دهنده، کاید
 بی‌خویشتن: بی‌اختیار، سرمست و مدهوش
 شاید: شایسته است
 حرم: کعبه، خانه خدا، هر مکان مقدس
 سهل: آسان، نرم، زمین نرم و هموار

جدول روابط معنایی

| روابط معنایی | هم‌آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم. |
|--|---|
| تضاد ← فرقت و وصلت - شادی و محنت - راحت و آفت - وفا و جفا - بدایت و نهایت - اندوه و طرب - صورت و سیرت - لثیمی و کریمی - حیات و ممات - چاه و گاه - عداوت و رفاقت - گل و خار | حیات: زیستن، زندگی / حیات: محوئه، فضا، صحن خانه بهر: برای، به خاطر / بحر: دریا خواست: اراده و مشیت، قصد / خاست: برپا شد، پدید آمد نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان / نغز: نیکو، خوش خار: تیغ درخت و گل، هر چیز نوک‌تیز / خوار: پست و بی‌قدر قصه: داستان، سرگذشت / غصه: غم و اندوه صورت: چهره، ظاهر / سورت: شدت، تندى و تیزی صدیق: بسیار راستگو / صدیق: دوست غنا: نغمه، سرود، دستگاه موسیقی / غنا: بی‌نیازی، توانگری طرب: شادی / توب: نام گیاهی با ریشه خوردنی |
| ترادف ← تخت و گاه - شگفت و عجب - صورت و روی - سیرت و خو - کید و مکر - کاید و ماکر | |
| تناسب ← یوسف و زلیخا - دل و تن - گل و بلبل - ریحان و بستان | |

کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

| | | |
|--|--|--|
| صامت و مصوت (صامت ← صمت / مصوت ← صوت، اصوات) کلمات مسجع (مسجع ← سجع، تسجیع) سوره آل عمران مِفْتَاحُ الْفَرْجِ (مِفْتَاح ← فَتْح، فَتوح، فَاتِح، فَتَاح، مَفَاتِیح، اِفْتِتاح، مَفْتَح، مَفْتوح) خار و ریحان (ریحان ← زِیاحین) نقض عهد (نقض ← ناقض، تناقض، نقیضه، متناقض / عهد ← عهد، معاهده، تعهد، معهود) سهل و آسان (سهل ← سهولت، تسهیل، مُسهل) | صدیق و راستگو (صدیق ← صادق، مصدق، صداقت، تصدیق) صورت و سیرت (صورت ← مصور، تصویر) حبس و زندان (حبس ← محبوس) مقابله و مواجهه (مقابله ← تقابل) لثیم و فرومایه (لثیم ← لثامت، لئام) تقدیر رحمان (تقدیر ← قَدَر، مَقْدَر) میل و خواست (میل ← تمایل، امیال، متمایل) خداوند غیب‌دان (غیب ← غیبت، غایب، غیاب، غیوب) تفسیر سوره (تفسیر ← مفسر) محمدبن زید طوسی | غنا و نغمه (غنا ← مُغْتی، اَغَانی (سرودها)) مثل قرآن (مثل ← مثال، امثال، تمثیل) حیات تن‌ها (حیات ← حی، اَحیاء، اِحیاء، مُحیی) معامله با حق (معاملت ← عمل، اَعْمال، عامل، تعامل) قصه یوسف (قصه ← قِصص) فرقت و وصلت (فرقت ← فِرَاق، مِفَارِقَت، فَارِق، تَفْرِیق، فُرْقان / وصلت ← وصال، موصل، اتصال، ایصال، واصل) محنت و طرب (محنت ← مِحْن، امتحان، ممتحن / طرب ← مطرب) راحت و آفت (آفت ← آفات) غایت و نهایت (نهایت ← انتها، منتهی، مُنتها) |
|--|--|--|

مفهوم آرایه و دستور

جمال و کمال

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.

آرایه: سجع / نعمت و حکمت / تشبیه: قرآن به بهشت
 نکته دستوری: واژه دوتلفظی: جاودان، جاودان

و مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب حیات تن‌ها بود و در قرآن حیات دل‌ها بود.

آرایه: تشبیه: قرآن به آب روان / سجع: تن‌ها و دل‌ها / ایهام تناسب: روان: جاری (ق ق)، روح (غ ق ق) با تن ایهام تناسب می‌سازد.
 نکته دستوری: فعل «بود» (با همین تلفظ) معادل «می‌باشد» و مضارع اخباری است. در هر دو جمله، این فعل غیراسنادی است، در معنی «وجود دارد».

هم فرقت بود و هم وصلت.

آرایه: سجع و تضاد: فرقت و وصلت

نکته دستوری: در جمله دوم، فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است.

هم محنت بُود، هم شادی.

آرایه: سجع و تضاد: محنت و شادی

نکته دستوری: در جملهٔ دوم، فعل «بُود» به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

هم راحت بُود، هم آفت.

آرایه: سجع و تضاد: راحت و آفت

نکته دستوری: در جملهٔ دوم، فعل «بُود» به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

هم وفا بُود، هم جفا.

آرایه: سجع و جناس و تضاد: وفا و جفا (جناس ناقص)

نکته دستوری: در جملهٔ دوم، فعل «بُود» به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

در بدایت بند و چاه بُود؛ در نهایت تخت و گاه بُود.

مفهوم: تبدیل شدن سختی و گرفتاری به بهره‌مندی و راحتی

آرایه: جناس و سجع و تضاد: چاه و گاه (جناس ناقص) / تضاد: بدایت و نهایت - چاه و گاه (تضاد مفهومی) / مراعات نظیر: بند و چاه - تخت و گاه

چون در او این چندین اندوه و طرب بُود، در نهاد خود شگفت و عجب بُود.

آرایه: سجع: طرب و عجب / تضاد: اندوه و طرب

گفته‌اند: «نیکوترین» از بهر آن بُود که یوسف صدّیق، وفادار بُود و یعقوب ... آموزگار بُود و زلیخا ... بی‌قرار بُود و اندوه و شادی ... بسیار

بود و خبردهنده ... جبار بُود.

آرایه: سجع: وفادار، آموزگار، بی‌قرار، بسیار و جبار / تناسب: یوسف، یعقوب و زلیخا / تضاد: اندوه و شادی

نکته دستوری: واژهٔ دوتلفظی: آموزگار، آموزگار

قضهٔ حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت، بلکه از حُسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکوخوا، بهتر هزار بار از نیکورو.

مفهوم: برتری رفتار نیک بر ظاهر زیبا

آرایه: جناس: صورت و سیرت^۱ (ناقص) - نیکوخوا و نیکورو / کنایه: هزار بار ← بسیار زیاد / تضاد: صورت و سیرت

نکته دستوری: فعل «است» به قرینهٔ معنوی حذف شده است: نیکوخوا هزار بار از نیکورو بهتر [است].

نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟ از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش

تخت و گاه آمد.

مفهوم: برتری رفتار نیکو بر ظاهر نیکو

آرایه: جناس: روی و خوی (ناقص) / سجع: زندان و فرمان / سجع و جناس ناقص: چاه و گاه / تضاد: چاه و گاه (تضاد مفهومی)

نکته دستوری: «نبینی» مضارع اخباری است: نمی‌بینی. / ضمیر «ش» در «نیکوش» متمم است ← از روی نیکو برای او حبس و چاه آمد، ... برای او

تخت و گاه آمد.

در مقابلهٔ جفا، وفا کرد و در مقابلهٔ زشتی، آشتی کرد و در مقابلهٔ لثیمی، کریمی کرد.

مفهوم: رفتار بد دیگران را با خوبی پاسخ‌دادن

آرایه: جناس: وفا و جفا / تضاد: وفا و جفا - لثیمی و کریمی

برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک

کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند. تدبیر برادران، بر خلاف تقدیر رحمان آمد.

مفهوم: تقدیر خداوند بر همهٔ تدبیرها برتری دارد.

آرایه: سجع: نعمت و عنایت - هلاک و پاک / تناسب: یوسف و یعقوب - کید و مکر و عداوت

تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید.

مفهوم: تقدیر و خواست خداوند بر همه‌چیزی برتری دارد.

آرایه: تلمیح: به آیهٔ «و مَكْرُوا و مَكَرَ اللَّهُ و اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۲

۱. جناس آرایه‌ای لفظی است و در آن موسیقی کلمات و حروف مهم است نه املائی آن. بنابراین ما ترجیح دادیم این‌گونه موارد را جناس بگیریم؛ کتکور سراسری در این موارد سکوت کرده است. ۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۴.

کبوتر طوق دار

در ناحیت کشمیر متصیدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.

مفهوم: توصیف زیبایی و خرمی شکارگاه

آرایه: تشبیه: پر زاغ به دم طاووس - دم طاووس به پر زاغ / اغراق: در زیبایی شکارگاه / نماد: پر زاغ ← زشتی - دم طاووس ← زیبایی / تکرار: زاغ و طاووس

نگته دستوری: نقش دستوری ← «متصیدی خوش و مرغزاری نزه»
نهاد صفت معطوف به صفت فعل
نهاد صفت معطوف به صفت فعل غیر اسنادی (= وجود داشت).

درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او بر جاننش داغی

مفهوم: توصیف لاله و سیاهی داخل آن

آرایه: تشبیه: لاله به چراغ / تناسب: درفشان و چراغ - لاله و داغ / استعاره (مصرّحه): داغ ← سیاهی داخل گل لاله / ایهام تناسب: لاله ← ۱- گل لاله (ق ق) ۲- نوعی چراغ (غ ق ق؛ متناسب با درفشان و دود) / حسن تعلیل: سیاهی داخل گل لاله به خاطر دود است. / تشخیص: (جان داشتن) لاله
نگته دستوری: حذف فعل به قرینه معنوی ← درفشان لاله ... [بود] ولیک ... بر جاننش داغی [بود]. / جمله اول اسنادی و جمله دوم غیر اسنادی است: ... بر جاننش داغی بود (= وجود داشت).

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد، جام باده

آرایه: تشخیص: (پاداشتن و ایستادن) شقایق / استعاره (مصرّحه): پا ← ساقه / تشبیه: ایستادن شقایق بر روی ساقه اش به قرار گرفتن جام باده بر روی شاخ زمردین (تشبیه مرگب)

نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کسی دیگر. من باری جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند.
مفهوم: جانب احتیاط و آینده نگری را نگاه داشتن

چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تخلص خود شناسند.
مفهوم: ترجیح دادن رهایی یاران بر نجات خود

حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهائش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام بر کنندند.
مفهوم: اثربخش بودن همدلی و اتحاد

زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود و از تجارب برای دفع حوادث سلاحها توان ساخت.
مفهوم: تجربه آموختن از حوادث برای آینده / هیچ کس از گزند حوادث در امان نیست.

آرایه: تشبیه: تجارب به سلاح

کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید.
مفهوم: تلاش برای رهایی خود

نگته دستوری: شناسه فعل «می کوشید» به قرینه فعل قبلی حذف شده است: ... می کردند و ... می کوشید [=ند].

تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما برنگیرد.

آرایه: مجاز: چشم ← نگاه / کنایه: دل بر گرفتن ← نامید شدن

کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.
مفهوم: پیروی کردن از راهنما سبب کامیابی است.

گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده.

مفهوم: باتجربه بودن

آرایه: کنایه: «گرم و سرد دیدن» و «خیر و شر دیدن» ← باتجربه بودن / تضاد: گرم و سرد - خیر و شر / حس آمیزی: دیدن گرم و سرد



در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و برحسب مصلحت بداشته.

مفهوم: حزم و دوراندیشی

چون او را در بند بلا بسته دید، زه‌آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند.

آرایه: تشبیه: بند بلا (اضافه تشبیهی) / استعاره (مصرحه): جوی ← اشک فراوان / مجاز: زه‌آب ← اشک^۱ / اغراق: در فراوانی اشک / کنایه: زه‌آب دیدگان بگشاد: شروع به گریستن کرد.

مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.

مفهوم: تقدیرگرایی

من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است.

مفهوم: زبردستان بر گردن رئیس خود حق دارند.

کلمه و توری: «را» حرف اضافه و «ایشان» متمم است: از ایشان (از سوی ایشان) ... بر من حقی واجب شده است.
متعم نهاد مسند فعل ماضی نقلی

در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر.

مفهوم: در غم و شادی متحد، یار و همراه بودن

آرایه: تضاد: بلا و فراغ

کلمه و توری: حذف فعل: ... موافقت اولی‌تر [است].

عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی‌تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.

مفهوم: ایثارکردن و رهایی دوستان را بر رهایی خود ترجیح‌دادن عادت بزرگواران است.

کارگاه متن پژوهی

مرّوت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند

مفهوم: این‌که کسی در آسودگی باشد و دوستانش را که در سختی‌اند فراموش کند، جوانمردی نیست.

آرایه: تضاد: در کمندبودن و رهایی

کلمه و توری: حذف فعل به قرینه معنوی: و یارانم اندر کمند [باشند].

نهاد مسند

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان

مفهوم: دوست را آن‌جا که مسئله منفعت و یا زیان مطرح است، می‌توان شناخت.

آرایه: تضاد: سود و زیان

کنج حکمت: مهمان ناخوانده

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم‌تر و نان خشک و روی تازه

مفهوم: مهمان سرزده باید به اندک پذیرایی میزبان، قانع باشد.

آرایه: تضاد: تر و خشک / کنایه: روی تازه داشتن ← گشاده‌رویی و مهمان‌نوازی / تناسب: چشم و روی

مهمان چون نان بدید، گفت: «کاشکی با این نان، پاره‌ای پنیر بودی» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید.

مفهوم: بخشندگی و مهمان‌نوازی در عین فقر و تنگدستی

کلمه و توری: فعل «بودی» در معنی «وجود داشت» / وجود می‌داشت: به کار رفته و غیراسنادی است.

اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!

مفهوم: کسی که قناعت نمی‌کند دیگران را به زحمت می‌اندازد (توصیه به قناعت).

کلمه و توری: فعل «بودی» اسنادی است: اگر [تو] به داده خدا قانع بودی. فعل «نرفتی» (= نمی‌رفت) ماضی استمراری است.

نهاد متعم مسند

۱. مطابق توضیحات واژه‌نامه کتاب، «زه‌آب» را مجاز در نظر گرفتیم. در کنکور رسم بر این است که مجاز با رابطه شباهت را استعاره (مصرحه) منظور می‌کنند.



| | |
|---|---|
| صائب: راست و درست، به حق، درستکار | جفت: همدم، همراه، قرین، نظیر، همسر |
| مصدق: نمونه، گواه، مثال | نای: نی، گلو |
| اسلوب: گونه، راه، روش، شیوه، سبک | حدیث: سخن، خبر |
| نحوی: منسوب به نحو؛ دستوری، ساختاری | هوش: زیرکی و آگاهی |
| (نحو): اسلوب، روش و ساختار، به طور خاص برای | مر: نشانه‌ای که برای زینت کلام یا تکمیل وزن یا |
| اسلوب و ساختار دستوری جملات به کار می‌رود. | برای محدود کردن همراه با «را» به کار می‌رفته است. |
| فرزانه: خردمند | بی‌روزی: درویش، بی‌نوا؛ در متن درس به معنی |
| زیب: زینت، زیور | بی‌بهره از عشق و معرفت است. |
| نساء: زنان | رهنمون: راهنما، هدایتگر |
| سلیم: درست و بی‌عیب، ساده‌دل | سرزیر: سرافکنده |

جدول روابط معنایی

| روابط معنایی | هم آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم. |
|---|--|
| ترادف ← ظن و گمان - اصرار و الحاح - مستور و محجوب - دستور و رخصت - مشتاق و راغب - معکوس و مقلوب - فرزانه و خردمند | مستور: پوشیده، پنهان / مسطور: نوشته شده سور: جشن / سُور: جمع سوره / صور: بوق، شیپور / صُور: جمع صورت؛ نقش‌ها، اشکال |
| تضاد ← وصل و فراق - بدحال و خوش حال - زهر و تریاق - سور و شیون - شاه و گدا - پست و بلند - پخته و خام | ظن: گمان، پندار / زن: مقابل مرد فراق: جدایی، هجران / فراغ: آسایش، آسودگی خاطر أسرار: جمع سر؛ رازها، رموز / اصرار: پافشاری قرب: نزدیک شدن، هم‌جواری / غرب: جای پایین رفتن آفتاب، مغرب، مقابل شرق |

کلمات هم‌آوا و هم‌خانواده

| | | |
|---|---|--|
| شرح‌شرحه از فراق (شرحه ← شارح، مشروح، تشریح، انشراح / فراق ← فرق، فارق، تفریق، فرقت، مفارقت، فرقان) | فخرالدین اسعد گرگانی | تأکید مفاهیم (تأکید ← مؤکد) |
| حدس و ظن (ظن ← مظنون، ظنین، مظان، مظنه) | معکوس و مقلوب (معکوس ← عکس، منعکس، انعکاس) | برحسب و مطابق |
| محرم اسرار | مستمع و صاحب سخن (مستمع ← سمع، سامع، استماع، سماع، مسموع) | قرب الهی (قرب ← قریب، قرابت، تقرب) |
| مستور و محجوب (مستور ← ساتر، ستار، مستتر، استتار / محجوب ← حجاب، حاجب) | صائب تبریزی (صائب ← صواب، مصیب) | مستغرق و حیران (مستغرق ← غرق، غریق، مغروق، استغرق) |
| حریف و همدم | اسلوب معادله | سیر و سلوک (سلوک ← بیلک، سالک، مسلک، مسالک) |
| زهر و تریاق | استقلال معنایی و نحوی | فروغ و پرتو |
| مشتاق وصال (مشتاق ← اشتیاق، شوق، شایق، مشوق، تشویق) | مصدق و گواه (مصدق ← صدق، صادق) | مصیبت و محنت (مصیبت ← مصائب، اصابت) |
| سور و بزم | زیب‌التسا (نسا ← نسوان (زنان)) | مجدوب و شیفته (مجدوب ← جذب، جاذبه، جذاب) |
| | سلیم طهرانی | |
| | غنی کشمیری (غنی ← اغنیا، مستغنی، استغنا) | |

مفهوم، آرایه و دستور

بی‌نامه

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

مفهوم: شکایت از جدایی

آرایه: تشخیص: (شکایت و حکایت کردن) نی / نماد: نی ← انسان آگاه، عارف کامل، مولانا / جناس ناهمسان: حکایت و شکایت



کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

مفهوم: جدایی از اصل و مبدأ / همراهی همه عالم با ناله عاشق

آرایه: نماد: نیستان ← عالم معنا / مجاز: مرد و زن ← همه موجودات / واج‌آرایی: صامت / ن /

نکته دستوری: «مرد» نهاد و «زن» معطوف به نهاد است.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

مفهوم: حال عاشق را تنها عاشق درک می‌کند.

آرایه: مجاز: سینه ← دل یا عاشق هجران دیده / واج‌آرایی: صامت / ش // کنایه: شرحه شرحه بودن سینه ← درد و رنج فراوان کشیدن

نکته دستوری: «سینه» و «شرح» مفعول هستند.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

مفهوم: بازگشت به اصل

آرایه: جناس ناهمسان: اصل و وصل / تلمیح: به جمله «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» و به بخشی از آیه ۱۵۶ سوره بقره: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

نکته دستوری: «کسی» نهاد، «دور» مسند و «روزگار» مفعول است.

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم

مفهوم: همراه شدن نی و عاشق با همگان

آرایه: تضاد: بدحالان و خوش حالان

نکته دستوری: «نالان» و «جفت» مسند هستند. «خوش حالان» معطوف به «بدحالان» است.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

مفهوم: پنهان ماندن اسرار و حقیقت حال عارفان از ظاهرینان

نکته دستوری: نقش‌های دستوری ← هر کسی از ظنّ خود یار من شد، [او] از درون من اسرار من [را] نجست.

نهاد متعمّ مستند فعل نهاد متعمّ مفعول استاری

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

مفهوم: سخن هر کس نشان‌دهنده درون و باطن او است. / ناتوانی حواس ظاهری از درک حقایق

آرایه: جناس ناهمسان: دور و نور / مجاز: چشم و گوش ← حواس ظاهری / استعاره: نور ← توانایی درک و بصیرت / تناسب: چشم و گوش

نکته دستوری: فعل «نیست» در مصراع اول اسنادی است و در مصراع دوم به معنی «وجود ندارد». / «را» حرف اضافه و به معنی «برای» است: ولیکن

آن نور برای چشم و گوش، وجود ندارد.

نهاد متعمّ

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

مفهوم: ناتوانی حواس ظاهری از دیدن و شناخت جان

آرایه: جناس ناهمسان: مستور و دستور / تکرار: تن و جان / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های / ت /، / س /

نکته دستوری: «دید» مصدر است که «ن» آن حذف شده (مصدر مُرْخَم)؛ بنابراین «جان» در «دید جان» مضاف‌الیه است.

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مفهوم: سخنان عارف، حاکی از سوز درون اوست / بی‌بهرگان از عشق شایسته زنده بودن نیستند (آرزوی مرگ برای کسانی که عاشق نیستند).

آرایه: تشبیه: بانگ نای [مانند] آتش است. / استعاره (مصرّحه): آتش (در مصرع دوم) ← عشق / نماد: نی ← انسان آگاه و کامل / جناس

همسان: نیست باد (☐) باد هوا نیست) و نیست باد (☐) نابود باد) / تضاد: است و نیست - باد و آتش

نکته دستوری: «آتش» در مصراع اول مسند و در مصراع دوم مفعول است. «باد» در مصراع اول اسم است و نقش مسندی دارد و در مصراع دوم فعل داعی

است. «نیست» در مصراع اول فعل اسنادی است و در مصراع دوم اسم است و نقش مسندی دارد.

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

مفهوم: عشق محرک اصلی و مایه شور و مستی است (ساری و جاری بودن عشق در پدیده‌ها).

آرایه: تشبیه: آتش عشق (اضافه تشبیهی) / جناس ناهمسان: نی و می / حسن تعلیل: علت سوزناکی صدای نی، برخورداری آن از عشق است -

علت جوشش می این است که در وجود او عشق هست. / نماد: نی ← انسان آگاه و کامل / واج‌آرایی: صامت / ش // تکرار: عشق - است - کاندر

